

حسین و مونا با عشق، مشکلات جسمی و مالی را کمرنگ کرده‌اند

۵۴

گرهش عشق دور چرخ‌های ویلچر



عکس: نرجس شاکری/شهرآرا

محمد غفوریان، دروازه‌بان قدیم فوتبال مشهد،
خاطرات شیرینی از گذشته دارد

سرنوشت بچه‌های
تیم کوچه ششم



۲ جواب شهرداری به گلایه ساکنان
خیابان شهید حسینی مقدم از خاکی بودن معابر فرعی
زیرسازی از شما، آسفالت از ما!

۷ تنها سالن مطالعه بولوار توس
در مسجد فاطمة الزهرا(س) محله خاتم الانبیا(ص) قرار دارد
حداقل فضا، حداکثر استفاده



جواب شهرداری به گلایه ساکنان
خیابان شهید حسینی مقدم از خاکی بودن معابر فرعی

زیرسازی از شما آسفالت از ما!

توضیح می‌دهد: خیلی وقت‌ها مشتری‌هایی که برای خرید خانه به خیابان شهید حسینی مقدم می‌آیند، وقتی می‌بینند کوچه خاکی است، از خرید ملک منصرف می‌شوند و همین ترمز آبادانی این محله را می‌کشد.

مهدی منجم دیگر سازنده‌ای است که با او گفت‌وگو می‌کنیم و اتفاقاً خودش هم ساکن خیابان شهید حسینی مقدم است. منجم می‌گوید: همسرم کلافه شده است. کافی است مقداری باد بلند شود. آن وقت همه زندگی‌مان زیر خاک می‌رود. زمستان‌ها هم که دیگر نوبت است. بعد از کوچک‌ترین بارندگی، گل‌ولای کوچه را برمی‌دارد و عبور و مرور اهالی را سخت می‌کند.

● کوچه شهید حسینی مقدم ۱۳ آسفالت می‌شود

برای پیگیری موضوع آسفالت معابر فرعی خیابان شهید حسینی مقدم با معاون فنی و اجرایی شهرداری منطقه ۹ گفت‌وگو کردیم. علی‌خان محمدی بایان اینکه آسفالت معابر با عرض بیشتر از بیست متر در تعهد شهرداری است، می‌گوید: بر این اساس، پارسل معبر شهید حسینی مقدم آسفالت شد. امسال هم برخی معابر این خیابان آسفالت می‌شود. به عنوان مثال، آسفالت خیابان شهید حسینی مقدم ۱۳ در آلبوم بودجه‌ای سال ۱۴۰۴ تعریف شده و ذیل پروژه‌های زودبازده محله چهارچشمه قرار گرفته است. به محض آزادسازی اعتبارات سال ۱۴۰۴، آسفالت این خیابان انجام می‌شود.

او ادامه می‌دهد: آسفالت معابر فرعی دیگر نیز به صورت مشارکتی انجام می‌شود. یعنی شهروندان ابتدا جدول‌کشی و زیرسازی مسیر را انجام می‌دهند و پس از تأیید آزمایشگاه خاک شهرداری، روکش آسفالت معبر انجام می‌شود؛ هر چند خیلی از معابر فرعی خیابان شهید حسینی مقدم تراکم جمعیتی زیادی ندارند.

● حاضریم مشارکت کنیم

ساکنان خیابان شهید حسینی مقدم بارها با ارسال نامه‌هایی به شهرداری خواستار آسفالت معابر فرعی این خیابان شده‌اند. اما برای این درخواست‌ها تا امروز اقدامی صورت نگرفته است.

علی‌حیدری یکی از ساکنان کوچه شهید حسینی مقدم ۹ است. او به ما می‌گوید: برخی معابر فرعی خیابان شهید حسینی مقدم آسفالت شده و برخی دیگر همچنان خاکی است. این خیابان یکی از محلات نوساز مشهد است؛ به گفته خودشان بالا شهر. آپارتمان‌های زیبایی هم ساخته شده. اما حیف که معابر خاکی است.

او ادامه می‌دهد: من در جلسه ملاقات عمومی با شهردار حضور داشتم و این خواسته را مطرح کردم. شهرداری می‌گوید آسفالت خیابان فرعی باید مشارکتی انجام شود. والا ما حاضریم مشارکت کنیم تا کوچه و محله‌مان از این حال و روز دربیاید. فکر کنم همسایه‌ها هم با من هم عقیده باشند.

به گفته حیدری، خیلی از راننده‌های تاکسی اینترنتی می‌دانند که معابر فرعی این خیابان خاکی است. برای همین با مسافر شرط می‌کنند که اورا تا خیابان اصلی می‌رسانند و وارد کوچه‌های خاکی نمی‌شوند.

● معابر خاکی ترمز آبادانی محله را می‌کشد

از کوچه شهید حسینی مقدم ۹ به کوچه شهید حسینی مقدم ۱۳ می‌رویم؛ معبری بیست متری که همچنان خاکی است. با دو نفر از سازنده‌های ملک در این خیابان صحبت می‌کنیم. رضامیرزایی مشکل آسفالت راجدی‌ترین کمبود این خیابان می‌داند. از نظر او اهالی با کمبود خدمات شهری و تجاری کنار می‌آیند. حتی مشکل نداشتن شبکه جمع‌آوری فاضلاب شهری در برخی خانه‌ها هم حل‌شدنی است و با حفر چاه جذبی کارشان راه می‌افتد. اما نبود آسفالت برای اهالی دردسرساز شده است. میرزایی

رضایاحی اوقتی وارد خیابان شهید حسینی مقدم می‌شوی. آپارتمان‌های نوساز و شیک بانماهای زیبای چشم می‌آیند. اما حیف که خیلی از این سازه‌های زیبار معابر خاکی بنا شده‌اند و به گفته قدیمی‌ها تو می‌سرمال می‌زنند. اهالی بارها در تماس با سامانه ۱۳۷ خواستار آسفالت معابر فرعی این خیابان شده‌اند و بیشتر اوقات این جواب را شنیده‌اند که آسفالت معابر فرعی باید به صورت مشارکتی انجام شود؛ زیرسازی و جدول از شما. آسفالت از ما!

هم قدم

۹

ریاحی، معاون فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه ۹ از تشکیل پانزده کارگروه فرهنگی، اجتماعی و آموزشی در شورای اجتماعی هر محله خبر داد.

حامد قربانی در این باره گفت: با عنایت به اهداف و مأموریت‌های شورای اجتماعی محله و در راستای ارتقای مشارکت مردمی، شناسایی مسائل محلی و سامان‌دهی ظرفیت‌های مردمی در حوزه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی، کارگروه‌های تخصصی شورای اجتماعی محلات در محورهای گوناگون تشکیل شده است.

هر کارگروه متشکل از دست‌کم پنج نفر از اعضای داوطلب، متخصصان محلی و نمایندگان نهاد‌های ذی‌ربط محلی است که با تأیید شورای اجتماعی محله منصوب می‌شوند. قربانی در توضیح بیشتر می‌گوید: شناسایی مسائل و ظرفیت‌های حوزه مربوط در محله، برنامه‌ریزی و پیشنهاد راهکارهای اجرایی، هماهنگی با نهاد‌های دولتی و مردمی مرتبط و اجرای برنامه‌هایی با مشارکت اهالی محله از جمله وظایفی است که برای این کارگروه‌ها تعریف شده است.

طبق آنچه قربانی می‌گوید: کارگروه‌ها به این قرار هستند: «فرهنگی و هنری»، «اجتماعی و مشارکت‌ها»، «بانوان و خانواده»، «سلامت و بهداشت»، «عمران، حمل‌ونقل و ترافیک»، «بازآفرینی و حاشیه شهر»، «محیط زیست، فضای سبز و خدمات شهری»، «جوانان، ورزش و نشاط اجتماعی»، «آموزش، کارآفرینی و مهارت‌آموزی»، «ایمنی و مدیریت بحران»، «حقوقی و امنیتی»، «ایثارگران»، «رسانه و اطلاع‌رسانی»، «مدارس» و «آموزش و توانمندسازی» در شورای اجتماعی هر محله.



معاون فرهنگی و اجتماعی شهرداری
منطقه ۹ از تشکیل ۱۵ کارگروه ذیل
شورای اجتماعی محلات خبر داد

هم افزایی اهالی برای آبادانی

چای خانه حضرت در بوستان لاله

عملیات ساخت و تکمیل چای خانه بوستان لاله با اعتبار ۲۱ میلیارد ریال در ضلع غربی میدان هشتصد در حال اجراست. این چای خانه به زائران و مجاوران امام رضا (ع) خدمت‌رسانی می‌کند و باعث گسترش فضاهای فرهنگی و مذهبی در محلات منطقه می‌شود. این چای خانه ۲۵ مترمربع وسعت دارد و در اعیاد و مناسبت‌های خاص، برنامه‌های ویژه‌ای در آن برگزار می‌شود.

شهر خبر

۹

آسفالت هاشمیه ۱۱ نونوار شد

آسفالت خیابان هاشمیه ۱۱ نونوار شد. این اقدام در راستای درخواست‌های مکرر شهروندان، بهبود زیرساخت‌های این خیابان، بهبود منظر شهری و رفع مشکلات ترافیکی در این محدوده صورت گرفته است. این پروژه به همت معاونت فنی و اجرایی شهرداری منطقه ۹ در دستور کار قرار گرفت و برای اجرای آن بیش از یازده تن آسفالت استفاده شده است.

همت اهالی کوثر برای آزادی زندانیان

پویش «مشهد مهربان» با هدف آزادسازی زندانیان جرائم غیر عمد برای چهارمین سال در منطقه ۹ اجرایی می‌شود. این پویش با مشارکت فعال اعضای شورای اجتماعی و اهالی محله کوثر در مساجد و مدارس در حال برگزاری است. هفته گذشته این پویش در مسجد ثار... (ع) و موسی بن جعفر (ع) این محله برگزار شد؛ بیش از چهارصد نفر در این برنامه شرکت کردند و حدود ۲۲ میلیون تومان کمک جمع‌آوری شد.



حفاری های پیاپی شرکت آب منطقه ای در پارک ماهور
چهره بوستان را نازیبا و ساکنان محله را گلایه مند کرده است

چاه آب جان پارک را گرفت

زهرآزنگنه | چهره پارک، نشان از اجرای عملیات عمرانی در این مجموعه دارد. در گوشه ای باکس خاک و نخاله رها شده. جایی دیگر خاک های جاروشده روی زمین مانده و در قسمتی از مسیر، باقی مانده ملاتی دیده می شود که روی سنگ فرش پارک خشک شده است. اما این وضعیت یک روز و یک هفته و یک ماه نیست؛ ناپسامانی پارک ماهور در محله فرهنگیان به واسطه حفاری حلقه چاه عمیق از حدود هفت ماه پیش آغاز شده و هنوز هم سوهان روح اهالی و همسایه هاست.

ساکنان این محدوده شهری از این وضعیت ناراضی هستند و درخواست دارند پروژه ای را که شرکت آب منطقه ای در چند ماه اخیر آغاز کرده است، زودتر خاتمه دهد.



● درختی که پاسوز چاه شد

نیروی فضای سبز شهرداری منطقه ۱۰ با جزئیات بیشتری در جریان اتفاقات مربوط به حفاری این چاه است. او که تمایلی به آمدن اسمش در گزارش ندارد، می گوید: یک درخت کنار چاه هست، به آن نگاه کنید؛ سوخته و نابود شده است. زمستان که این چاه را حفر می کردند، کارگران برای گرم شدن آتش روشن کردند. آتش گرفت به درخت و سوخت و رفت پی کارش. کسی آمد جایش یک درخت بکارد؟ کسی اصلا جواب داد؟ نه! کارگر فضای سبز منطقه ما ادامه می دهد؛ می دانید این درخت تا از نیم متر به چهار متر قد رسیده، چقدر برایش زحمت و هزینه شده است؟ از این موضوع که بگذریم، کارمادار این شش هفت ماه شده است هر دم جمع کردن خاک و نخاله، ما وظیفه مان را انجام می دهیم، ولی انصاف است که هر روز کلی گرد و خاک برود به حلق و بینی مان؟!

● بچه ها در خطر هستند

سعید مختاری که از اهالی حساسی ۷ است، می گوید: من که تقریباً هفته ای دوسه بار از این پارک عبور می کنم، نفهمیده ام اصلاً داستان چیست. فکر می کنم کارمندان و کارگران شرکت آب منطقه ای هم نمی دانند چه می خواهند. چند بار تا حالا در چاه را باز کرده اند و دوباره بسته اند. یک بار سر چاه را بتن می ریزند و یک بار خاک می ریزند. این شهروند ادامه می دهد: از گرد و خاک و بقیه مشکلات که بگذریم، من نگران خطر این وضعیت هستم. بالاخره سر چاه است و اینجا هم پارک و رفت و آمد بچه ها را می بینیم. یک لحظه غفلت کارگران می تواند اتفاقات تلخی را به وجود بیاورد. مختاری یک درخواست هم دارد: اگر اینجا قرار است همین طور بلا تکلیف باشد، یک حفاظ دائمی استاندارد دور چاه ایجاد کنند که حداقل از این بابت خیالمان راحت باشد.

● خاک حفاری ها کجا می رود؟

همسایه های ضلع غربی و شرقی پارک ماهور چند ماهی است که پنجره خانه شان را باز نمی کنند تا از گرد و خاک این حفاری در امان باشند. مسلم جواد پوری یکی از همین ساکنان است که توجه ما را به این موضوع جلب می کند. این شهروند می گوید: چاه است و خالی کردن خاکش دیگر! یکی از مهندسان پروژه می گفت چاه عمیق است و حدود دو بیست متر حفاری و لوله گذاری کرده اند. خاکش کجا می رود؟ اینجا انبار می شود و گرد و غبار به چشم ما می رود. حتی الان که گود برداری چاه تمام شده است و چند تریلی خاک برده اند، می بینید که خاکش سنگ های پارک و نیمکت ها را پوشانده است و تا زمانی که شسته نشود، این اوضاع باقی می ماند.

این شهروند ادامه می دهد: اول که شروع کردند به حفاری، خاک ها را روی چمن ها می ریختند. من رفتم صحبت کردم که این کار را نکنند و چمن را که زیبایی پارک است، خراب نکنند. گفتند اگر خراب شد، درست می کنیم. الان کارشان تمام شده است. در چاه را هم سیمان گرفته اند، اما دیگر کسی به فکر درست کردن چمن نیست.

این شهروند ادامه می دهد: در این مدت باز هم آمده اند و چند بار کنده کاری و گرد و خاک داشته اند. ما نمی دانیم قرار است آب این چاه به کجا برسد، ولی تا الان فقط گرد و خاک و کثیفی اش به محله ما رسیده است.

الهام شیروانی، یکی دیگر از همسایه های این بوستان محلی، به شهرآرامحله می گوید: این پارک پار سال همین موقع سرشب ها کلی رفت و آمد داشت، ولی الان کسی نمی آید. اینجا این قدر گرد و خاک دارد و سرسبزی اش حیف شد که ترجیح می دهم بچه ام را برای بازی به پارک آن طرف خیابان ببرم.



شهرداری منطقه ۱۰:

رفع خسارت ها برعهده شرکت آب و فاضلاب است

معاون فنی و اجرایی شهرداری منطقه ۱۰ درباره موضوع چاه حفر شده در بوستان ماهور و خسارت هایی که به این پارک محلی وارد شده است، می گوید: شرکت آب و فاضلاب مشهد باید به رفع خسارت های بوستان ماهور اقدام کند. آن ها تعهد داده اند که بعد از پایان حفاری چاه عمیق، خسارت های وارد شده به پارک ماهور را رفع کنند.

به گفته سعید میرسعیدی، از بین رفتن بخشی از چمن و پرچین های زرشک و ترون، آتش گرفتن یک اصله درخت، ایجاد گل ولای در معابر پارک و موارد متعدد دیگر از جمله خسارت هایی است که به بوستان ماهور وارد شده است.

شرکت آب و فاضلاب مشهد:

دو هفته تا اتمام پروژه

معاون بهره برداری و توسعه آب شرکت آب و فاضلاب مشهد نیز درباره تکمیل پروژه حفاری یک حلقه چاه عمیق و خسارت های وارد شده به بوستان ماهور به شهرآرامحله می گوید: مدتی است حفاری چاه به پایان رسیده است و دستگاه های حفاری را از پارک خارج کرده ایم. تا هفته آینده حوضچه ای بالای چاه احداث می شود و پس از آن هم پمپ آب روی حوضچه قرار می گیرد.

حسن آقایی تأکید می کند: اقدام عمرانی شرکت آب و فاضلاب مشهد حدود دو هفته دیگر ادامه خواهد داشت و پس از آن خسارت وارد شده به پارک را برطرف می کنیم.



ویژه روز ازدواج

۱۰

داستان جلد

حسین و مونا با عشق
مشکلات جسمی و مالی را کم رنگ کرده اندگردش عشق
دور چرخ های ویلچر

● ○ یک سال و نیم انتظار برای جواب «بله»

حسین تعریف می کند: من از زندگی اولم خبری ندیدم. یک پسر چهار ساله داشتم که از همسرم جدا شدم. بیشتر از هر زمانی به این پی برده بودم که در زندگی پول، زیبایی و... خوشبختی نمی آورد. آرامش خودم و پسر ام ابوالفضل تنها چیزی بود که به آن فکر می کردم و احساس کردم کنار مونا می توانم به این آرامش برسم.

ابتدا پدر مونا از این ازدواج استقبال می کند، اما چندی نمی گذرد که دغدغه های پدرانه او را به سرسختی جدی در این راه تبدیل می کند. او نگران بوده است که مبادا این عشق و ازدواج دوام نداشته باشد و دخترش در آن آسیب ببیند. از مونا می خواسته تا با فردی شبیه خودش که معلولیت داشته باشد، ازدواج کند. اما حسین کوتاه نمی آید. به گفته خودش یک سال و نیم می رود می آید تا سرانجام اجازه پدر را می گیرد. مونا ادامه می دهد: ظهر بیست و چهارم بهمن ۱۳۹۸ عقد کردیم. شب یک مراسم شام مختصر در خانه مادرم گرفتیم و بعد به خانه خودمان رفتیم و زندگی مشترکمان شروع شد. او می گوید: از وسایل زندگی یک دست قاشق و چنگال و چند تا کاسه و بشقاب داشتیم. آن موقع حسین مسافر کشی می کرد. این قدر از بودن در کنار هم خوش بودیم که من هم همراهش می رفتم. یک بار گفت بیار زندگی یادت دهم. اوایل که پدال نداشتم، خودش دستش را روی گاز و کلاچ می گذاشت. بعد یک پدال دستی درست کرد و من رانندگی را یاد گرفتم.

مونا در حالی که می خندد، ادامه می دهد: یک پراید داشتیم که چهار روز هفته تعمیرگاه بود. حسین با همان باید پول اجاره خانه و خرج زندگی را می داد. دوست داشتم من هم کار کنم و کمک خرجش باشم، اما نمی گذاشت. نمی دانید چقدر راضی کردنش سخت بود. با هر زبانی می گفتم، مخالفت می کرد. سرانجام به هر سختی ای بود، آقا پس از کلی شرط و شروط اجازه داد و من با معرفی بهزیستی و ویزیوری یک محصول را شروع کردم.

حسین که مطلبی یادش آمده است، می گوید: وقتی رانندگی را یادش داده بودم، من را که می گذاشت سر کار، ماشین را می دادم تا او برود برای خودش دور بزند و به کارهایش برسد. اما بعد که برمی گشت دنبالم می آمدیم خانه. می گفت اگر یک چیزی بگویم، دعوایم نمی کنی؟ می گفتم بگو چی کار کردی؟ می گفت تو که رفتی، رفتم مسافر کشی کردم و این هم پولی است که در آوردم.

فهمیده شهری وقتی خودش را به بهزیستی معرفی کرد و راهی آسایشگاه فیاض بخش شد. در نقطه ای از زندگی قرار داشت که می خواست از همه دور باشد. تلاش هایش برای بهبود وضعیت جسمی اش بی نتیجه مانده بود و ناامید از دنیا، آرزوی مرگ می کرد، اما زندگی دوباره شروع شد. جرقه های عشقی که حتی تصورش را نمی کرد، سر نوشتش را روشن کرد و پس از آن، او به سوی زندگی دوید: با ویلچری که به گفته خودش چهار چرخش پنچر و مسیرش سربالا بود.

زندگی برای مونا و حسین از نقطه پایان شروع شد: همان زمانی که خسته از روزهای سخت، آرامش را نه در پول و زرق و برق دنیا، بلکه فقط در داشتن یک همدم می دیدند. حسین یک سال و نیم رفت و آمد تا سرانجام توانست رضایت پدر مونا را برای ازدواج با دخترش که روی ویلچر بود، بگیرد. حسین کاریزی و مونا صداقت زندگی شان را با وضعیتی که به گفته خودش آن زیر صفر بود، آغاز کردند و دوشادوش یکدیگر طوری آن را ساخته اند که حالا آرزوی خیلی ها هستند.

● ○ افتادن توپ زندگی در تور بسکتبال

اولین بار که مونا و حسین را دیدم، در بازارچه مشاغل خانگی بود. مونا روی ویلچر و پشت میز داشت کیک و کلوچه می فروخت. حسین گویا داشت ماشین را تعمیر می کرد. اما از همان دورشش دانگ حواسش به مونا بود. همین که می خواست جابه جاشود یا وسیله ای سنگین را بردارد، بدون اینکه مونا صدایش بزند، خودش راسه سوت می رساند. این قدر رفتار این زوج موفق محله امامیه سرشار از عشق و احترام بود که گمان کردم شاید شش ماه باشد که ازدواج کرده اند. سؤال های زیادی درباره زندگی شان در ذهنم بود. از آخر سر صحبت را با زکردم و فهمیدم نزدیک هفت سال از ازدواجشان می گذرد! قضیه وقتی جالب تر شد که حسین گفت ازدواج دومش است و در حالی پیشنهاد ازدواج به مونا داده که او روی ویلچر و در آسایشگاه فیاض بخش بوده است.

این دو با وجود داشتن روزهای بسیار پرچالش و سخت، زندگی موفق و لذت بخشی برای خودشان رقم زده اند.

مونا تعریف می کند: سیزده سال پیش بر اثر سقوط از ارتفاع قطع نخاع شدم. بالای پشت بام به دیواری که تازه ساخته بودند، تکیه دادم و همراه باد یوار به پایین پرت شدم. خانواده ام خیلی کارها کردند که سلامتی ام برگردد. اما نشد. اوایل که فهمیدم دیگر نمی توانم راه بروم، روی ویلچر نشستم و سعی کردم مستقل باشم و کارهایم را خودم انجام دهم. اما نگاه و حرف های مردم تحمل نشدنی بود. هر جامی رفتم، می گفتند آخی! طفلی در جوانی روی ویلچر است. مدام می پرسیدند چرانی توانی راه بروی. این ها باعث می شد نتوانم زندگی را بپذیرم. فکری کردم با دیگران فرق دارم. افسردگی گرفته بودم. هیچ جانی رفتم و با کسی حرف نمی زدم. به جایی رسید که منتظر مرگ بودم. خودم را به بهزیستی معرفی کردم و به آسایشگاه فیاض بخش رفتم تا از این نگاه ها و حرف های مردم دور باشم.

کارکنان و بیماران فیاض بخش خیلی به مونا روحیه می دهند و کمکش می کنند تا خودش را باور کند. همچنین او را به بسکتبال می فرستند. در این بین او برای رفت و آمد به سالن بسکتبال مشکل داشت.

مونا صورتش را به سمت حسین می چرخاند و بالبلخندی بر لب، در حالی که نگاهی پراز عشق و خاطره دارد، ادامه می دهد: حسین جزو داوطلبین فعال فیاض بخش بود. البته آن موقع حتی سلام علیک هم با او نداشتم. ماشین داشت و گفته بود هر وقت کاری داشتید، خبر کنید. به ذهنم رسید برای رفت و آمد مسیر به او بگویم. این شد که با او آشنا شدم و بعد از سه ماه پیشنهاد ازدواج داد.

● ● جهیزیه مان را در طول زندگی خریدیم

موناکم کم بانمایشگاه ها و بازارچه ها آشنایمی شود و بادستپخت خوبی که داشت، غذاهایی مانند سالاد اولویه و ماکارونی و همچنین کیک و کلوچه و... می پزد و می فروشد.

در ادامه، حسین و یزیتوری یک محصول را برعهده می گیرند و هر دو دوشادوش هم زندگی را می چرخانند. مدتی هم بایکدیگر و یزیتوری می کردند.

حسین تعریف می کند: در سرما و گرما کنار هم بودیم. روزهایی را باهم گذراندم که از سرما میخ می زدیم. من که می آمدم داخل ماشین، مونا می گفت تو بنشین گرم شوی و خودش می رفت و یزیتوری بعدی را انجام می داد. باز من می گفتم تو بنشین گرم شوی و خودم می رفتم.

مونا می گوید: کم کم توانستیم یکی یکی وسایل زندگی را باکلی ذوق و شوق بخریم و برای خودمان جهاز درست کنیم. این قدر در این مسیر باهم همراه بودیم که الان در زندگی مامال من و تو وجود ندارد. هرچه هست، مال هر دو مان است. مثل جوان های امروزی نیستیم که دختر بگوید فلان وسیله جهاز من است و پسر بگوید آن یکی جهاز من است.

حسین تعریف می کند: مدتی به علت عمل جراحی بستری بودم. مونا همه مدت در بیمارستان بالای سرم بود. بعد هم که مرخص شدم، ماشین را برمی داشت و کارهای توزیع و پخش محصولات را که با من بود، انجام می داد. نگذاشت ذره ای وقفه در کارم بیفتد. بعد که خودم رفته سر کار، همه می گفتند خانم با وجود معلولیت، یک پامرد است.

مونا می گوید: وقتی پدرم فهمید، می گفت چرا به مانگفتی که انجام بدهیم؟ می گفتم دوست ندارم بار زندگی ماروی دوش کسی باشد.

زندگی مونا و حسین روزهای آرامی را سپری می کنند تا اینکه پارسال بیماری، مونا را زمین گیر کرد. او تعریف می کند: ناگهان درد عجیبی در کمرم پیچید و راهی بیمارستان شدم. دردم این قدر زیاد بود که مسکن های قوی فایده ای نداشت و کوچک ترین تکانی نمی توانستم بخورم. نوار مغز، سونوگرافی، ام آر آی و... هیچی را نشان نمی داد و هنوز هم معلوم نشده است آن درد چی بود.

● ● تو تنها نیستی!

این بیماری هشت ماه مونا را زمین گیر می کند؛ به طوری که برای کوچک ترین تکانی فریادی زده است. حسین می گوید: در بیمارستان پرستار اقسام می داد و می گفت به من آمپول هوا بزنید تا از این درد راحت شوم، اما می گفتم تو تنها نیستی، به فکر من و ابو الفضل هم باش.

مونا می گوید: تنها چیزی که باعث می شد آن دردها را تحمل کنم، وجود حسین بود. دستم را می گرفت. گریه می کرد و می گفت چی کار کنم که حالت خوب شود؟

مونا نفس عمیقی می کشد و ادامه می دهد: آن زمان هیچ کارم را نمی توانستم مستقل انجام دهم. برای کوچک ترین حرکتی نیاز به کمک داشتم. نمی توانستم بیرون بروم. عصبی بودم و دنبال بهانه ای که داد بزنم، ولی حسین همه این روزها در کم می کرد و در جواب کج خلقی هایم می گفت دوست دارم و کنارت هستم. این ها باعث شد مدام به خودم بگویم باید بلند شوم، باید خوب شوم.

مونایی که در گذشته گاهی از ویلچر بیرونش ناراضی بوده است، در این زمان طوری زمین گیر می شود که به گفته خودش آرزوی نشستن روی ویلچر را داشته است.

مونا شانه هایش را به ویلچر تکیه می دهد و می گوید: اگر من سلامتی ام را به دست آوردم، بعد از خدا، مدیون حسین هستم که مثل همیشه در زمان سختی با حضورش من را دل گرم کرد. حسین دست مونا را می گیرد و می گوید: همه اش لطف خودت بوده است. بعد هم شروع می کند به تعریف کردن از مونا: مدتی پیش برای سالگرد فوت مادرم سنگ تمام گذاشت. حضورش در آن وضعیت سخت مایه دل گرمی من بود. شب تا صبح چشم روی هم نگذاشت. من این محبت هایش را فراموش نمی کنم.

حسین یاد اوایل ازدواجشان و اولین دعوتی خانه شان می کند و می گوید: تولد خواهرم بود. مونا گفت دعوتشان کنیم که بیایند خانه مان. خواهرم نمی دانست مونا می خواهد برایش تولد بگیرد. وقتی دعوتش کردم، فکر می کرد چون مونا روی ویلچر است، باید بیاید در کارها و تهیه غذا کمکش کند. اما وقتی رسید و میز چیده شده و بساط تولد را دید، فهمید مونا روی ویلچر نه تنها ناتوان نیست، بلکه کارهایی می کند که خیلی ها انجام نمی دهند.



● ● شیرین مثل شربت زعفرانی

مونا صحبت را این طور ادامه می دهد: زندگی ما چالش های زیادی داشته است. مثل همه زن و شوهر ها کلی بحث و دعواداشتیم و داریم، ولی نمی گذاریم این دعوای بیپایان فاصله بیندازد. هر وقت یکی مان قهر کند، آن یکی حداکثر یک ساعت بعد، سر صحبت و آشتی را باز می کند. مونا در حالی که می خندد و به حسین نگاه می کند، می گوید: وقتی حسین مقصر باشد و برای آشتی زنگ بزند، من سرسنگین جواب می دهم. اما وقتی من مقصرم، همین که زنگش می زنم و می گوید جانم عشقم، خودم خجالت می کشم. در حالی که مونا به نشانه خجالت دستش

را روی صورتش گذاشته است، حسین می گوید: ما مرد ها زود فراموش می کنیم. خانم ها در بعضی مسائل حساس تر هستند و ما باید در کشان کنیم و پیش قدم باشیم. در بعضی مسائل هم زن ها قوی تر هستند و می توانند به کمک ما مرد ها بیایند. خود من کلی اخلاق بد داشتم که با کمک مونا جان بهتر شدم. خیلی وقت ها در مسائل کاری کم آوردم، اما حمایت و پشتیبانی مونا باعث شده است در جا زنم.

مونا پیامکی از حسین در تلفن همراهش را نشان می دهد: «خیلی حال می دهد آدم بیاید خانه و ببیند عشقش برایش شربت زعفرانی درست کرده». و می گوید: بزرگ ترین سرمایه زندگی من همین هاست. به خاطر همین چیز هاست که وقتی حسین بیرون است، لحظه شماری می کنم

تا به خانه برگردد.

حسین مسافرت ها را یاد مونا می اندازد و مونا می گوید: از مسافرت ها که نگوییم برایتان. به طور عجیب و غریبی خوش می گذرد. بعد از همین بیماری سخت اخیرم، حسین من را به مسافرت برد. بایک قوطی پراز قرص رفتم. اما موقع برگشت به جای روزی هشت تا قرصی که داشتم، فقط یکی می خوردم. حسین که دید این طور است، گفت اگر تو با مسافرت حالت خوب می شود، مدام می برمت سفر و همین کار را هم کرد. زندگی مونا و حسین نه داستان است و نه خیال؛ واقعیتی است که آرزوی خیلی هاست و مهم ترین چیزی که این آرزو را دست یافتنی کرده، محبت، گذشت و درک متقابل است.



محمد غفوریان، دروازه بان قدیم فوتبال مشهد، خاطرات شیرینی از گذشته دارد

سرنوشت بچه های تیم کوچه ششم

● ● مصدومیت و پایان فوتبال

درس خواندن برای محمد همیشه اولویت بوده است. برای همین وقتی در رشته گرافیک دانشگاه تهران پذیرفته شد، فوتبال حرفه ای و بازی در لیگ ایران را کنار گذاشت و برای ادامه درسش راهی تهران شد. او در سال های دانشجویی همچنان فوتبال بازی می کرد و مدتی در تیم منتخب دانشگاه تهران هم حضور داشت، اما یک مصدومیت شدید از ناحیه مینیسک پا، پایانی بود بر ماجراجویی او در زمین چمن و از بازی فوتبال خدا حافظی کرد.

می گوید: در یک بازی مهاجم حریف پایش را روی زانو من گذاشت و مینیسک پای چپم پاره شد. یک سال زمان برد تا دوباره سرپا بشوم، اما دیگر هیچ وقت نتوانستم ورزش را به صورت پر فشار و حرفه ای دنبال کنم. البته همان موقع ازدواج هم کرده بودم و تصمیم گرفتم به مشهد برگردم و مربیگری را شروع کنم.

● ● بچه ها را از کوچه جمع کردی!

سال ۱۳۹۰ آغاز مربیگری محمد غفوریان در فوتبال پایه است. او در آن سال در مدرسه فوتبال باشگاه جام عسل فعالیت می کرد و نوجوانان و جوانان زیادی را با فوت و فن فوتبال حرفه ای آشنا کرده است.

خاطره جالبی دارد از آن روزها و می گوید: تابستان بود و بیشتر از دوستان نفر در این مدرسه فوتبال تمرین می کردند. یک روز پدر و مادر بچه ها سراغم آمدند و گفتند: «خدا خیرت بدهد محمد آقا که این بچه ها را از کوچه و خیابان جمع کردی و سرگرم شدند! به خدا صبح تا شب اسیر این ها بودیم.» گفتم: «من بچه ها را تمرین می دهم، اما فردا روز اگر دست و پای شکست، شکایت نکنید.» گفتند: «اگر کمرشان هم بشکند، عیبی ندارد! همین که از کوچه و خیابان جمع بشوند و دنبال دود و دم نیفتند، کفایت می کند.»

● ● استاندار می نشست و فوتبال تماشا می کرد

دروازه بان قدیمی فوتبال این روزها با تعدادی از جوانان مشهدی وقایعی تیمی تشکیل داده اند که در لیگ دسته چهارم ایران حضور دارد و او به عنوان کمک مربی در این تیم فعالیت می کند. محمد از مدیران شهری گلایه دارد و معتقد است شهری با ثروت مشهد باید دو تیم در لیگ برتر داشته باشد، اما متأسفانه شهرستان سال هاست که از فوتبال روز ایران عقب مانده است.

غفوریان بچه هایی را که در حال تمرین هستند، با دست نشان می دهد و می گوید: حیف این همه استعداد! بعضی از این بچه ها می توانند در بالاترین سطح فوتبال ایران بازی کنند. اما نه دیده می شوند و نه کسی حاضر است برای این بچه ها خرج کند. در گذشته حتی استاندار وقت در جایگاه مهمانان حضور داشت و از نزدیک شاهد بازی های محلات مشهد بود که در ورزشگاه تختی برگزار می شد، اما حالا دیگر آن میل و اشتیاق خبری نیست.



رضاریا (ای) قدیمی های فوتبال مشهد با اسم محمد غفوریان آشنا هستند: دروازه بانی که فوتبالش را از کوچه پس کوچه های محله سمزقند شروع کرد. اما او چ فوتبالش را در شهر یزد و تیم شهید قندی پشت سر گذاشته است: درست همان سالی که این تیم داشت مبارزه می کرد تا در سطح اول فوتبال ایران بدرخشد و غفوریان و هم تیمی هایش این آرزوی مردم یزد را برآورده کردند.

او که حالا در محله هاشمیه زندگی می کند، ۳۵ سال از پنج دهه عمرش را پایه توپ بوده است و کلی دانش و تجربه فوتبالی و ورزشی دارد که دلش می خواهد آن را به بچه های فوتبال دوست دیگر هم یاد دهد. فکر و ذکر محمد تربیت نسل جدید فوتبال مشهد است و از سال ۱۳۹۰ در مدارس فوتبال فعالیت می کند. او می گوید: تاکنون دویست بازیکن تربیت کرده ام و خوشبختانه حتی یکی شان سیگاری نشد. دنبال خلاف نرفتم و همه برای خودشان آدم حسابی شدند؛ هر چند که مدیران فوتبال مشهد به استعداد های شهرشان بهانمی دهند.

● ● بازی در کوچه پس کوچه های سمزقند

محمد مثل خیلی از پسر بچه های دهه های پنجاه و شصت فوتبالش را از زمین های خاکی شروع کرد. او کودکی اش را در محله سمزقند و خیابان مطهری شمالی گذراند و همان جا هم ورزش فوتبال را شروع کرد. خودش می گوید: فوتبال همه زندگی من بود. شب ها خواب فوتبال می دیدم. با بچه های محل روزی هفت هشت ساعت بازی می کردیم. بعضی وقت ها کفش هایمان پاره می شد، اما با پای برهنه دنبال توپ می دویدیم. تیممان از بچه های کوچه مان تشکیل شده بود. راستش کلی تیم در محله داشتیم که به نام کوچه ها نام گذاری شده بود: تیم کوچه اول، کوچه دوم، کوچه سوم، چهارم و... تیم محمد و رفیق هایش به نام کوچه ششم معروف بود. آن ها در مطهری شمالی ۶ ساکن بودند و بین دیگر تیم ها بهترین فوتبال را بازی می کردند. آن موقع ها کنار دبستان شهید موسوی قوچانی یک زمین خاکی فوتبال بود که از همه محله سمزقند آنجا جمع می شدند و فوتبال بازی می کردند: بچه های هجرت و عامل و بخشی هم بودند.

● ● تیم «سرکوپه ای» بودیم

«در محلات پایین شهر، گل کوچک تنها بازی مابود. آن زمان مثل الان پارک و زمین بازی وجود نداشت و بچه ها بیشتر در کوچه و زمین های خاکی بازی می کردند. از درس و مدرسه می زدیم و گل کوچک بازی می کردیم.»

محمد این هارامی گوید و ادامه می دهد: یاد می آید آن قدر فوتبالیست بود که هر کوچه ای دو تیم داشت: تیم «ته کوچه ای» و «سرکوپه ای». اگر هم تعداد بچه ها به حد نصاب نمی رسید، هر کوچه ای حداقل یک تیم داشت. تیم ما تیم سرکوپه ای بود. یادش به خیر، جام برگزار می کردیم و حتی به تیم های برتر جایزه و کاپ قهرمانی می دادیم.

زندگی همه جوانانی که در آن سال ها پایه توپ می شدند و همه را در بیل می زدند، عاقبت به خیر نشده است. برخی از آن ها حالا معتاد شده اند و این موضوع برای محمد خیلی ناراحت کننده است.

● ● تاریخ سازی با شهید قندی

فوتبالیست ساکن محله هاشمیه در تیم های مختلفی فوتبال بازی کرده است. او فوتبالش را از منتخب نوجوانان و جوانان مشهد شروع کرد، اما شغل پدر و انتقالش به یزد، مسیر ورزشی محمد را تغییر داد و او این فرصت را به دست آورد تا در تیم های بزرگ لیگ کشوری مانند فولاد و شهید قندی یزد فوتبال بازی کند.

می گوید: سال ۱۳۸۴ بود که در تیم فوتبال شهید قندی یزد فوتبال بازی می کردم. یزدی ها به این تیم خیلی علاقه دارند. در آن سال شهید قندی برای حضور در لیگ برتر رقابت می کرد و آخر سر هم با قهرمانی در لیگ آزادگان به لیگ برتر راه پیدا کرد. تیم فوتبال شهید قندی یزد تا حالا تنها یادگاری یزد در لیگ برتر فوتبال ایران بوده است و من هم خوش حالم که جزئی از این تاریخ سازی بودم.





بیست و چهارمین دوره کوهپیمایی خانوادگی قله زو آغاز شد

دوباره «بیا بریم کوه»

در نزدیکی خانه مان است و از آن موقع هر هفته در رویداد «بیا بریم کوه» حضور داشته‌ام. در دور جدیدش هم ان شاء...

پایه جفت می‌آیم. ناصر جامات که جزو کوهنوردان مشهدی است و مدرک مربیگری دارد، به عنوان سرقدم حضور دارد و هنگام پیمایش به سؤالات افراد پاسخ می‌دهد. به فراز و نشیب‌ها که می‌رسیم، نکاتی درباره نحوه گام برداشتن درست در سربالایی و سربایی می‌گوید که توجه پیمایش‌کنندگان را به خود جلب می‌کند.

جمع‌آوری خودجوش زباله‌ها

در طول مسیر، آیه رضایی که دختر سیزده ساله‌ای است، پلاستیک در دست گرفته و به طور خودجوش زباله‌ها را جمع می‌کند و این اقدامش با توجه و تشویق دیگر شرکت‌کنندگان همراه می‌شود. چیدن توت و گل‌های خشک بیابانی از دیگر قسمت‌های جذاب این پیمایش است که به طور خودجوش توسط افراد انجام می‌شود.

پس از حدود یک ساعت پیمایش، افراد به سمت کوه پارک ۴۳ می‌روند و در آنجا پس از صرف صبحانه، در مراسم یادبود و مرحله دوم درخت‌کاری و پلاک‌گذاری ۱۳۵ شهید ادوات یگان‌های خراسان شرکت می‌کنند.

در این برنامه به سی نفر از شرکت‌کنندگان به قید قرعه جوایزی اهدا شد. بیست و چهارمین رویداد «بیا بریم کوه» هر هفته پنجشنبه‌ها ساعت ۱۶ از کوه پارک ۷۷ برگزار می‌شود و علاقه‌مندان به شرکت در آن می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره ۵۱۳۱۲۹۵۳۲۸ تماس بگیرند.

کریم‌دادی، از اعضای شورای اسلامی شهر مشهد، و سعید حسینی‌قلی‌زاده مقدم، شهردار منطقه ۹ نیز حضور داشتند.

نمی‌دانستم کوه پارک این قدر خوب است

خانواده‌ها در کوه پارک ۷۷، محل «چشمه گفت‌وگو»، ایستاده‌اند و منتظر شروع پیمایش هستند. آن‌هایی که در گذشته سابقه حضور در آن را دارند، از خاطرات و تجربیاتشان برای تازه‌واردان تعریف می‌کنند. سکینه کنکائی که اولین بار در این برنامه حاضر شده است، می‌گوید: پارسال همسایه‌مان در سالن ورزشی متوجه این رویداد شده بود و در آن شرکت می‌کرد. تا خواستم با او همراه شوم، گفتند به علت فرارسیدن فصل زمستان دیگر برگزار نمی‌شود. اکنون که شنیده‌ام دور جدیدش دارد آغاز می‌شود، خودم را رسانده‌ام.

کم‌کم جمعیت بیشتر و با حضور دو مربی از هیئت کوهنوردی و پزشک اورژانس، پیمایش آغاز می‌شود. تکتم غلامی مادر چهل ساله‌ای است که همراه دخترش مسیر را طی می‌کند. او که ساکن بولوار پیروزی است، می‌گوید: در گذشته برای طبیعت‌گردی سمت کلات و ارتفاعات هزارمسجد می‌رفتم. پارسال که اولین بار در این برنامه شرکت کردم، تازه فهمیدم چه جای خوبی

فهمیه شهری در حالی که آفتاب ملایم صبحگاهی بر دامنه‌های کوه پارک می‌تابد. افرادی از محله‌های اطراف دور هم جمع شده‌اند تا دور جدید رویداد «بیا بریم کوه» را آغاز کنند. قرار است مسیر کوه پارک ۷۷ تا قله زو را پیمایند. دوره‌های قبلی این رویداد با استقبال شهروندان زیادی همراه شده بود و با وقفه زمستانی آن، خیلی‌ها درخواست برگزاری دوباره‌اش را داشتند. حالا بیست و چهارمین دوره این رویداد به کوشش معاونت سلامت و تربیت بدنی و به میزبانی شهرداری منطقه ۹ با مشارکت هیئت کوهنوردی آغاز شده و قرار است هر هفته پنجشنبه‌ها ساعت ۱۶ این ورزش پر نشاط خانوادگی برگزار شود. در این برنامه که فاطمه سلیمی، ایمان فرهنگندی و حسن



تنها سالن مطالعه بولوار توس
در مسجد فاطمة الزهرا (س) محله خاتم الانبیا (ص) قرار دارد

حداقل فضا، حداکثر استفاده



یک باره جمعش کردند. بهش می‌گفتند کتابخانه حقوق دان‌ها! چون کلی از دانش‌آموزانی که آنجا درس می‌خواندند، در رشته حقوق دانشگاه‌های معتبر پذیرفته شده‌اند. آرمان می‌گوید: لطفا حرف دل ما را به گوش مسئولان برسانید. جاده قدیم کلی بچه درس خوان و نخیه دارد. هم کلاسی خود من پارسال رتبه ۹۴ کنکور تجربی را به دست آورد و حالا در دانشگاه شریف است. این محدوده یک کتابخانه بزرگ و مجهز می‌خواهد.

مخزن این کتابخانه غنی است

یوسف عباسی یکی دیگر از دانش‌آموزانی است که در کتابخانه مسجد فاطمة الزهرا (س) ثبت نام کرده است. او می‌گوید: من یکی از مخاطبان همیشگی این کتابخانه هستم. از بیستم فروردین تاکنون بیش از پنجاه عنوان کتاب این کتابخانه را خوانده‌ام و از آنجا که از کودکی عاشق کتاب بوده‌ام، می‌توانم تشخیص دهم که این کتابخانه غنی و متنوع است. او ادامه می‌دهد: قبلاً برای مطالعه به کتابخانه سردار سلیمانی در قاسم آباد می‌رفتم. اما الان با این کتابخانه خیالم راحت است. چون می‌بینم هر مخاطبی از هر موضوعی که کتاب می‌خواهد، اینجا هست و همه با دست‌پراز کتابخانه خارج می‌شوند.

می‌گوید: دو سال پیش بود که با موافقت هیئت امناء، در طبقه سوم مسجد فاطمة الزهرا (س) کتابخانه‌ای بنا شد. تعداد زیادی کتاب خریده شد و تعدادی کتاب هم خیران و محلی‌ها به این کتابخانه اهدا کردند و حالا برای هر سلیقه‌ای کتاب داریم.

حمید ادامه می‌دهد: از ساعت ۷ در کتابخانه را باز می‌کنیم و تا ساعت ۲۳ بچه‌های ما می‌توانند در کتابخانه حضور داشته باشند. مبلغ اندکی هم از آن‌ها دریافت می‌شود که امور اینجارتق و تقی شود؛ چیزی حدود ۳۰ هزار تومان. بالاخره اینجانب و برق و گاز مصرف می‌شود.

در بولوار توس سالن مطالعه نداریم

وارد کتابخانه که می‌شویم، انگار کمی سروصدا می‌آید. علی اشاره می‌کند: هیس! بچه‌ها مشغول مطالعه هستند. در مساحت دویست مترمربعی کتابخانه، ۲۴ میز سفید و کرم چیده شده است و پشت هر کدام بچه‌ها نشسته‌اند و درس می‌خوانند. در بخشی از سالن مطالعه هم گاز و یخچال گذاشته‌اند و بچه‌ها می‌توانند برای خودشان غذایی گرم کنند و حتی امکان استراحت آن‌ها هم فراهم شده است.

آرمان علیپور در میان بچه‌ها پیش قدم می‌شود تا با ما گفت‌وگو کند. پشت کنکوری است و در رشته تجربی مدرسه بجنوردی درس می‌خواند. او که خودش را از توس ۹۷ به این کتابخانه می‌رساند، به ما می‌گوید: اینجاست سالن مطالعه آقایان در کل بولوار توس است. قبلاً یک کتابخانه در توس ۶۱ بود که سی سال قدمت داشت، اما

ریاحی اسکوت همه جا را فرا گرفته است. قفسه‌ها به ردیف چیده شده و هر کدام پر از کتاب‌های مختلف است. وقتی از شلوغی و هیاهوی خیابان وارد کتابخانه و سالن مطالعه مسجد فاطمة الزهرا (س) در خیابان شهید ثنائی ۳ می‌شوید، آرامش را حس می‌کنید.

رنگ‌های همگن و چیدمان‌های منظمی که کتاب‌ها و قفسه‌ها دارند، انسان را ترغیب می‌کند برود لایه‌لای آن‌ها و کتاب‌های مختلف را ورق بزند. تعدادی میز مطالعه هم چیده شده است که پشت همگی آن‌ها بچه درس خوان‌های سمت بولوار توس نشسته‌اند و مشغول مطالعه کتاب‌های مرجع برای کنکور هستند. به گفته بچه‌های عضو کتابخانه، این مکان تنها سالن مطالعه در پهنه بولوار توس را دارد و از میدان شهید فهمیده تا بولوار شاهنامه دیگر جایی نیست که دانش‌آموزان بنشینند و در آرامش مطالعه کنند.

برای هر سلیقه‌ای کتاب داریم

سر ظهر است و هنگام نماز کنار مسجد روی یکی از سردرها تا بلو سفید رنگ کتابخانه نصب شده است. از آنجا که ورودی کتابخانه از بخش بانوان مسجد است، نیم ساعت قبل و بعد از نماز، ورود و خروج به کتابخانه ممنوع است! برای همین باید منتظر اتمام نماز خانم‌ها ماند. در این فاصله، حمید جمالی به استقبال ما می‌آید. خودش پشت کنکوری است و قبول کرده هر روز بریاید و درهای کتابخانه را برای بچه‌ها باز کند.



بوستان ایثارگران یک هکتار وسعت دارد و پانزده سالی
از ساختش می‌گذرد. اینجا پاتوق عصرگاهی اهالی
است و امکاناتی مانند پارک بازی کودکان، مسیرهای
دوچرخه و پیاده‌روی، نشیمن و نور مناسب و نگهداری
بسیست و چهارساعتی را در خود جای داده است.



۱۰ سال پیش بود که در یکی از زمین‌های
رهاشده اطراف بوستان ایثارگران، مجموعه
ورزشی روباز ساختند. البته اهالی از کمبود
امکانات آن گلایه دارند و می‌گویند حیثیت است که
در این زمین بزرگ فقط دو تیر دروازه گذاشته‌اند!



جمع درختان در کوچه ایثارگران

ریاحی اندیشه ۷۱ یکی از معابر محله ایثارگران است که از سمت دیگر به شهید امام دوست ۳۲ می‌رسد.
اوایل دهه ۷۰ که ساکنان کوچه اندیشه ۷۱ اولین بار در این معبر ساکن شدند، هنوز درست نمی‌دانستند
که مرز بین کوچه‌ها و خیابان‌ها ایشان کجاست و بیشتر خانه‌ها نیمه‌کاره بود.
نه لوله‌کشی آب بود و نه برق و گاز. هر هفته سه بار تانکر آب می‌آوردند که هم برای بنایی استفاده می‌شد
و هم برای شست و شوی ظروف و لباس‌هایشان. حالا این معبر به واسطه مجتمع‌های آپارتمانی متعدد،
یکی از معابر پرجمعیت محله به شمار می‌رود که امکانات شهری متنوعی را در خود جای داده است.

کوچه اندیشه ۷۱
محله ایثارگران

۱۰



اهالی هنوز مزه توت‌خوری درخت‌های کنار
نهر گناباد را به یاد دارند که از انتهای کوچه رد می‌شد
و حالا به نام کال امام دوست شناخته می‌شود.



در کوچه اندیشه ۷۱ چند فضای سبز محلی
وجود دارد که در آن هادرختان مثمر و غیرمثمر
کاشته شده است. اهالی می‌گویند این لکه‌های
سبز روشنایی ندارد و در شب باعث ناامنی محله
می‌شود.



این کوچه از نظر داشتن کاربری‌های خدمات شهری
و تجاری چیزی کم ندارد؛ از نانوائی و سوپرمارکت
و میوه‌فروشی تا کافی‌شاپ و گیم‌نت و رستوران.